

دکتر نرگس جابری نسب*

استادیار زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران جنوب

فصلنامه مطالعات شبه قاره

دانشگاه سیستان و بلوچستان

سال اول، شماره اول، زمستان ۱۳۸۸

(صص: ۵۶-۲۵)

مهاجرت ایرانیان به هند**چکیده**

مهاجرت نه تنها یک جابه‌جایی جغرافیایی و یک حرکت جمعی است بلکه متضمن گونه‌ای تحرک اجتماعی و فرهنگی نیز هست و مستقیم یا غیرمستقیم تابع موازین و قوانین کلی حاکم بر جامعه است.

از نظر سیاسی در طول هزار سال نهاد حکومتی هند، بر اساس یک پدیده مهاجرتی شکل گرفته است. سلاطین دهلی و دکن، گاهی ترک، گاهی افغان و زمانی نوادگان تیمور و مغول بودند و اغلب دستگاه حکومتی به وسیله شخصیت‌های غیر بومی و مهاجر اداره می‌شد.

تاریخ درباره اولین گروه‌های مهاجر ایرانی روایت می‌کند که در سده هشتم میلادی پس از انقراض حکومت ساسانیان و گسترش اسلام، زرتشتیان (پارسیان) از ایران راهی هند شدند. در دوران مختلف چه پیش و چه پس از ورود و گسترش اسلام در شبه قاره، ایرانیان از طبقات مختلف به این سرزمین مهاجرت می‌کردند. به سبب موقعیت‌ها و شرایط مختلف، مهاجرت‌ها گاه به صورت انفرادی و گاه به صورت گروهی و جمعی صورت می‌گرفت.

* Emil: nargesja@yahoo.com

این مهاجرت ها در دوره‌هایی از تاریخ بیش‌تر بوده است. ۱- حمله اعراب، ۲- یورش‌های غزنویان، ۳- تهاجم مغولان، ۴- سیاست‌های عصر صفویه. گروه‌هایی که از ایران به هند مهاجرت کردند: ۱. دسته ی اوّل، اهل علم و قلم بودند. ۲. گروه دوّم، عرفا و صوفیان، ۳. کسانی نیز بودند که به طمع جاه و مقام به این دیار کوچ کردند. دلایل متعددی برای مهاجرت ایرانیان به هند ذکر شده است. که عبارت‌اند از: ۱. عللی که ایرانیان را به رغبت و اختیار به سوی هند روانه می‌کرد. ۲. عللی که ایرانیان را وادار به مهاجرت می‌کرد.

کلید واژه‌ها: مهاجرت، اعراب، غزنویان، مغولان، صفویه، هندوستان.

مقدمه

مهاجرت نه تنها یک جابه‌جایی جغرافیایی و یک حرکت جمعی است بلکه متضمن گونه‌ای تحرک اجتماعی و فرهنگی نیز هست و مستقیم یا غیرمستقیم تابع موازین و قوانین کلی حاکم بر جامعه است. به‌علاوه با شرایط و روابط موجود در آن رابطه ی تنگاتنگ دارد. تفاوت شرایط در محیط‌های مختلف، افراد را برمی‌انگیزد تا برای دست یافتن به زندگی بهتر یا فرار از شرایطی نامساعد، اقدام به مهاجرت کنند.



شبه قاره ی هند از نظر اقتصادی، فرهنگی و سیاسی سرزمین مهاجرپذیری بود. فراوانی نعمت‌های طبیعی و ثروت موجود در این سرزمین، نه تنها مهاجمان آریایی را به آن جا کشاند و در همان مأخذ ساکن ساخت؛

بلکه از آن زمان به بعد مکرر شاهد یورش‌های اقوام مختلف برای کسب ثروت یا غارت

هند بوده‌ایم، تا جایی که با پیش رفت صنعت دریانوردی، هند سرزمینی رویایی برای کریستف کلمب، ماژلان و مانند آن‌ها درآمده بود. از نظر اجتماعی و فرهنگی نیز هند از قدیم محل برخورد افکار و روابط گوناگون اجتماعی بوده و در هیچ سرزمینی به اندازه این دیار تنوع فرهنگی و قومی وجود نداشته است. (فرهنگ ارشاد، ۱۳۷۹: ۱۹۸)

شهریار نقوی در مقاله مفصلی درباره هند چنین می‌نویسد: «شبه قاره، سرزمین عجایب و تنوع و تضادهاست، و آن را می‌توان سرزمین صد دستار، صد گفتار و صد رفتار نیز نامید». (شهریار نقوی، ۱۳۵۳: ۱۳۸)

از نظر سیاسی در طول هزار سال نهاد حکومتی هند، اصولاً بر اساس یک پدیده‌ی مهاجرتی شکل گرفته است. سلاطین دهلی و دکن، گاهی ترک، گاهی افغان و زمانی نوادگان تیمور و مغول بودند و اغلب دستگاه حکومتی به وسیله شخصیت‌های غیربومی و مهاجر اداره می‌شد.

محمد قاسم هندوشاه درباره‌ی مراسم دربار غیاث‌الدین بلبن (نیمه‌ی دوم قرن ۱۳ میلادی) چنین می‌نویسد: «... در روز سواری، پانصد [سرباز] سیستانی، غوری، سمرقندی، کرد، لر و عرب شمشیرهای برهنه بر دوش نهاده به وضع مهیب، پیاده به های و هوی در رکاب او می‌رفتند و مجلس جشن را نیز به تکلف آراستی و ایام نوروز [را] به طرز پادشاهان عجم بسر بردی». (محمد قاسم بن هندوشاه ۱۸۸۴، ج ۱: ۷۵)



دوره های تاریخی مهاجرت ایرانیان به هند

در بین گروه های مختلفی که در طول تاریخ به هند مهاجرت کرده‌اند، ایرانیان موقعیت خاصی داشته‌اند. پیوندهای فرهنگی و اجتماعی بین دو کشور ریشه‌های تاریخی عمیقی داشته است. تاریخ درباره اولین گروه‌های مهاجر ایرانی این گونه روایت

می‌کند. در سده هشتم میلادی پس از انقراض حکومت ساسانیان و گسترش اسلام، زرتشتیان (پارسیان) از ایران راهی هند شدند.

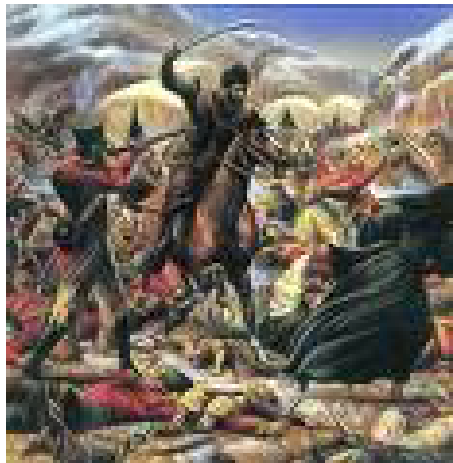
«رفتار مسلمانان با مزدیسنان در عصر اموی به ویژه در فارس و خراسان رفته رفته اهانت‌آمیز و طاقت‌فرسا گردید و به همین خاطر بود که گروهی از آنان در پاس‌داری از دین نیاکان خود، زاد و بوم دیرین را رها کردند و از دژ سنجان در خواف نیشابور بیرون آمده، نخست به قهستان خراسان و از آن جا راه جزیره هرمز را پیش گرفتند و سرانجام در پی یافتن کوچ‌نشینی در گجرات از راه خلیج فارسی راهی دیار هند شدند. شصت سال پس از آن که این نخستین دسته مهاجران در گجرات امنیت یافتند، جمعی دیگر از به‌دینان به آنان پیوستند و نوادگان این مهاجران هنوز در هند آیین نیاکان خود را پاس می‌دارند، و به پارسیان شهرت دارند. (حسن انوشه، ج ۴: ۳۴)

و شهریار نقوی چنین می‌نویسد: «پس از اسلام، زرتشتیان ایرانی به تعداد قابل توجهی به شبه قاره مهاجرت نمودند و در آن مملکت مصدر خدمات شایانی به جوامع بشری و علم و دانش گشتند». (شهریار نقوی، ۱۳۵۳: ۷۲)

برخی از محققان معتقدند که سال‌ها پیش از این گروه، روحانیون زرتشتی برای تبلیغ دین یا بازرگانی به هند رفته بودند و از آن زمان انگاره‌ی مهاجرت به آن دیار در ذهن ایرانیان نقش بسته بود. دکتر تاراچند در این باره چنین می‌نویسد: «قرن‌ها پیش از مهاجرت گروهی زرتشتیان که به دنبال انقراض حکومت ساسانیان صورت گرفت، مغ‌های زرتشتی به هند رفت و آمد می‌کردند و در تاکسیلا و مولتان پیروانی داشتند. وی می‌افزاید این‌ها در زمان امپراتوری آشوکا به شبه قاره آمدند و رسم پرستش آتش و خورشید را انتشار دادند». (تاراچند، ۱۳۴۳: ۱۰-۳)

در دوران‌های مختلف چه پیش و چه پس از ورود و گسترش اسلام در شبه قاره، ایرانیان از طبقات مختلف به این سرزمین مهاجرت می‌کردند. به سبب موقعیت‌ها و شرایط مختلف، مهاجرت‌ها گاه به صورت انفرادی و گاه به صورت گروهی و جمعی صورت می‌گرفت.

این مهاجرت‌ها در دوره‌هایی از تاریخ بیش‌تر بوده است. ۱- حمله‌ی اعراب، ۲- یورش‌های غزنویان، ۳- تهاجم مغولان، ۴- سیاست‌های عصر صفویه. ۱- حمله‌ی اعراب: در نتیجه‌ی حمله‌ی اعراب به ایران و انقراض سلسله‌ی



ساسانی، جمعیت بزرگی از زرتشتیان ایرانی در نیمه‌ی دوم قرن هشتم میلادی از راه دریا و خشکی به شبه قاره کوچیدند. ابتدا در گجرات و در سده‌های بعدی در دیگر شهرهای هند پراکنده شدند و جمعیت پارسیان هند را به وجود آوردند.

پس از تسخیر هند به وسیله محمد بن قاسم ثقفی در سال‌های آغازین سده‌ی هشتم میلادی و راه یافتن گروه بیش‌تری از

مسلمانان به آن دیار کوچ‌ها و مهاجرت‌های فردی و گروهی ایرانیان به هند فزونی یافت.

۲- یورش‌های غزنویان: در پی حملات و فتوحات سبکتگین و محمود غزنوی در اواخر سده‌ی چهارم هجری (دهم میلادی) و اوایل سده‌ی پنجم هجری (یازدهم میلادی) یکی دیگر از مهاجرت‌های دسته جمعی ایرانیان صورت گرفت. به دنبال این مهاجرت‌ها امیران و سربازان غزنوی برای حفظ و اداره‌ی مناطق مفتوحه در سرزمین هند به ویژه در شهرهای لاهور، مولتان و سند ماندگار شدند و لاهور را به عنوان پایتخت خویش برگزیدند و سربازان بسیار در آن جا گرد آوردند.

۳- تهاجم مغولان: تاخت و تاز و کشتار هراس انگیز مغولان در ربع اول سده‌ی هفتم هجری (سیزدهم میلادی) خراسان را که بیش از سه سده محل رشد و اشاعه زبان و ادبیات فارسی بود، یکسره ویران ساخت. جمعی از اهل قلم و هنر به خاک و خون غلطیدند و بسیاری از آن‌ها راه فرار را پیش گرفتند و به کشورهای همسایه و گاهی دورتر کوچ

کردند. هزاران دانشمند، نویسنده، هنرمند و صنعت‌گر فارسی‌زبان به هند کوچیدند. (فرهنگ ارشاد: ۱۶۵)

پس از آن کوچ‌ها و مهاجرت‌ها تقریباً به صورت پیوسته ادامه یافت و جریانی به نسب آرام و مستمر از ورود ایرانیان در هند شکل گرفت و تا یک سده ادامه یافت.

۴- عصر صفویه: گاهی شرایط پرآشوب زمانه و زمانی هم سیاست‌های ناسنجیده پادشاهان، عامل مؤثری برای مهاجرت آریاییان به سرزمین‌های دیگر بوده است. گفته شده است پس از به حکومت رسیدن اکبرشاه در سرزمین هند، مرکز شعر و ادب از اصفهان به دهلی منتقل شد. ملک‌الشعراى بهار در این باره چنین می‌گوید: «در دوره ی صفویه به دو علت، جمع بسیاری از ارباب ذوق و کمال و شوق، مهاجرت را بر ماندن در ایران رجحان نهادند و بیش تر آن‌ها به هند رخت کشیدند. یکی به دلیل بعضی رفتار حکام صفوی بود و دیگری طمع و انتجاع این افراد. بنابراین بسیاری از آن‌ها از شاعر گرفته تا واعظ و نویسنده و هر هنرمندی که توانست از ایران بگریزد، به سوی هند روانه شد. زیرا پادشاهان تیموری، ایران را وطن خود و ایرانیان را هم‌شهری و هم‌زبان خود می‌دانستند و از هوش و ذوق آن‌ها لذت می‌بردند. آن‌ها هم در دربار با بذله‌گویی و خوش‌زبانی و مداحی، درباریان را خشنود می‌ساختند. در این زمان شعر و شاعری به زبان فارسی در دهلی بیش از اصفهان رواج داشت، به‌ویژه که پادشاهان صفوی به زبان ترکی صحبت می‌کردند». (ملک‌الشعراى بهار، ۱۳۸۱، ج ۳: ۷۱-۱۱۷۰)

گروه‌های مختلف مهاجران

در پاسخ به این سؤال که چه گروه‌هایی از ایران به هند مهاجرت کردند؟ می‌توان به سه گروه از مهاجران اشاره کرد:

۱. دسته ی نخست اهل علم و قلم بودند، دانشمندانی که به سبب جوّ اختناق حاکم یا به سبب اختلافات مذهبی موجود در سرزمین ایران و شهرت آزاداندیشی نسبی در دیار هند، رنج هجرت را به جان خریدند و راهی آن سرزمین شدند.

۲. گروه دوّم، عرفا و صوفیان شیفته‌ای بودند که عناصر فلسفی و فکری، آن‌ها را به دنیای اسرارآمیز و پر راز و رمز هند دعوت کرد و یا برخی دیگر که به واسطه‌ی گرایش دربارهای سلاطین هند به اسلام جلای وطن کردند و به سرزمین هند مهاجرت کردند.

۳. دسته‌ی سوم کسانی بودند که به طمع جاه و مقام به این دیار کوچ کردند و برخی از اینان به مقامات بالای دربار و به دنبال آن به ثروت سرشاری هم دست یافتند.

الف. شاعران

با هجوم مغول‌ها به هند، سخن‌سرایان متعددی از ایران به هند مهاجرت کردند. بابرشاه با فتح لاهور، امپراتوری مغول را در هندوستان، پایه‌گذاری کرد. در دربار بابر چند شاعر ایرانی نیز بودند که در میان آنان شیخ زین‌الدین و ملا شهاب به خاطر تنوع شکل‌های شعری مورد تحسین بودند.

پس از رفتن همایون (۹۳۷-۹۶۳ ق) از خدمت شاه طهماسب به هند، گروهی از شاعران و سران قزلباش به همراه او به هند رفتند. قزلباشان در هند کار و منصب والا یافتند و گذشته از دهلی، لاهور، لکهنو، اگرا، گول کنده، گلبرگه، بیجاپور، احمدنگر، تته، جونپور، احمدآباد، پنجاب و کشمیر و نقاط دیگر هند مرکز شکوفان شعر و شاعری و ادبیات فارسی گشت. شاعران بزرگی مانند: عرفی، نظیری نیشابوری، ظهوری ترشیزی، طالب آملی، کلیم و صائب بدان دیار روی آوردند. (مجید یکتایی، ۱۳۵۰: ۲۹۸)

در این دوران مهاجرت شاعران ایرانی آن‌چنان رواج یافت که ساده‌ترین انگیزه و علت می‌توانست شاعری را راهی آن سرزمین کند. پس شعرای فارسی‌گو از ایران و ماوراءالنهر به هندوستان روی آوردند، پادشاهان تیموری آنان را چنان نواختند که برخی از آن‌ها ملک‌الشعرا دربار شدند. (سید حسن عباس، ۱۳۸۴: ۲۱)

در بسیاری از کتب تاریخی عصر سلاطین هند آورده‌اند که: بسیاری از پادشاهان مسلمان هند، نه تنها هنرپرور و ادب دوست بوده‌اند بل که به گونه‌ای در سخن‌سرایی و بدیهه‌گویی و رقت ذوق، دستی داشتند. به همین سبب پیوسته اهل قلم برای مدح‌گویی

شاه و درباریان و دستیابی به یک زندگی مرفه و آسوده به دربار هند روی می‌آورده‌اند. پادشاهان و حکمرانان هم مقدم آن‌ها را گرامی می‌داشتند و حتی گاه خود، آن‌ها را به هند دعوت می‌کرده‌اند.

محمد قاسم هندوشاه در تاریخ فرشته ضمن شرح دوران پادشاهی محمود شاه بهمنی و اشاره به این‌که وی با علما هم نشینی داشته است و در عهد او شعرای عرب و عجم به دکن آمده‌اند؛ ماجرای دعوت حافظ و تصمیم‌گیری او و پشیمان شدنش را به طور مشروح بیان داشته است. (محمد قاسم بن هندوشاه، ج ۱: ۳۰۲)

دعوت سعدی توسط پسر غیاث‌الدین بلبن در نیمه‌ی دوم سده هفتم هجری از این دست است. مؤلف تاریخ فرشته در تعریف از شاه ابراهیم حاکم شرق هند می‌نویسد: «در عصر وی فضلالی ممالک هندوستان و دانشمندان ایران و توران که از آشوب جهان پریشان بودند به دارالامان جونپور آمده و در مهد امن و امان غنودند». (همان جا، ج ۲: ۳۰۵-۳۰۶) تقریباً تمامی این شاعران جذب دربار یا دستگاه شاهان و شاهزادگان و درباریان تیموری و مغولی شدند و از خوان نعمت آن‌ها به بهره رسیدند.

ب. نویسندگان

بسیاری از نویسندگان سرشناس در دوره‌ی شاهان مغول از ایران به هند مهاجرت کردند. مورخان، فرهنگ‌نویسان و تذکره‌نویسان از این جمله هستند. کوشش‌هایی که برای نوشتن تذکره‌های شعرا و فرهنگ‌های فارسی در پهنه‌ی ادبیات و زبان فارسی در شبه قاره‌ی هند و پاکستان صورت گرفته، گواه این امر است.

ج. هنرمندان

توجه خاص سلاطین هند به فن خطاطی باعث مهاجرت عده‌ی بسیاری از خطاطان طراز اول ایران به آن دیار گردید و در آن سرزمین مورد سرپرستی مربیان این فن واقع شدند. خط نستعلیق که در سده‌ی سیزدهم میلادی در ایران به وجود آمده بود، به وسیله خوش‌نویسان مهاجر ایرانی در هندوستان رواج یافت. (شهریار نقوی ۱۳۵۳: ۵۱)

سلاطین بابری از فن خطاطی استقبال کردند، هر کدام از آنان چندین نفر از خوش‌نویسان ایرانی و هندوستانی را که در خطاطی یکتای روزگار بودند به اعطای خطابه‌ها سرفراز نمودند. در دربار اکبرشاه، عده‌ی قابل توجهی از نقاشان و خوش‌نویسان به نوشتن و تزیین و تهذیب کتب فارسی اشتغال داشتند. به همه‌ی آنان حقوق مکفی پرداخت می‌گردید و آن‌ها در مواقع مختلف - به ویژه هنگام برگزاری جشن‌ها - صله‌ها، انعام، خلعت‌ها و خطابه‌ها دریافت می‌نمودند. (همان: ۵۱)

گروهی دیگر از هنرمندان مهاجر ایرانی، مانند نوازندگان و نقاشان را هم می‌توان نام برد که بیش‌تر آنان هم مانند نویسندگان و شعرا و خطاطان، حقوق‌بگیر دربار بوده‌اند. چنان که استاد زمان گیلانی و استاد حسین قزوینی از نوازندگان ماهر دربار پادشاهان بهمنی بوده‌اند.

د. علما

آسناد تاریخی گواهی می‌دهد که برخی از مهاجران ایرانی که مقیم دربارهای دهلی و دکن بودند، در طب سنتی آن زمان تجربه و شهرت داشتند. گفته‌اند همین مهاجرین طب اسلامی را به شبه قاره هند و پاکستان برده اند که در آن سرزمین به پیش‌رفت‌های بیش‌تری نایل گردید.

پادشاهان مغول هند بسیاری از پزشکان ایرانی را به کارهای طبابت و معالجه گماشته بودند. مؤلف تاریخ فرشته می‌نویسد: «حکیم عین‌الملک گیلانی، طبیب دربار اکبرشاه در تداوی «ید بیضا» می‌نموده است.» (محمد قاسم بن هندوشاه، ج ۱: ۲۵۳)



ه. عرفا و صوفیان

بازرگانان دریانورد عرب اسلام را به شبه قاره هندو ترند کردند. محمد بن قاسم در سال‌های (۹۳-۹۴ ق/ ۷۱۱-۷۱۲م) دروازه‌ی سند را گشود و نفوذ خود

را تا مولتان و پنجاب غربی گسترش داد. از سده ی دوم هجری عده‌ای از مترجمان و قرآی قرآن به هند راه یافتند. ابو حفص بن صبیح الاسدی البصری یکی از تابعین و محدثان سده ی دوم از راه بلوچستان در سال ۱۲۶ه.ق به هند رفت. (مجید یکتایی: ۱۲۵)

در سال (۴۱۶ ق/ ۱۲۰۵م) محمود به سومنات حمله کرد و سپاهیان‌ش از منصوره به غزنین رفتند و در منصوره و مولتان به تبلیغ خود ادامه دادند. قریب به یک صد و پنجاه سال بعد سلطان معزالدین محمد سام مولتان را تصرف کرد و در بخش جنوبی پنجاب آیین اهل سنت را به اجرا آورد.

چنین به نظر می‌رسد که تصوف در نیمه ی سده ی پنجم هجری قمری / سده ی یازدهم میلادی در اطراف مولتان نضج گرفته است. اولین صوفی که در آن نواحی سکنی گزید شیخ صفی‌الدین کازرونی از مردم کازرون شیراز است. می‌توان گفت که فتوحات محمود غزنوی در مولتان سبب شد که آوازه ی این منطقه و شهرهای آن در دنیای آن روز بیچند و صوفیان در صدد برآیند که برای یافتن مرید و تبلیغ، سرزمین‌های دست نخورده و بگری را بیابند و در آن جا به تبلیغ و فعالیت مشغول شوند. در هند آیین حنفی رایج بود و بیش تر صوفیان برای روشن فکران مسلمان و توده‌های مردم الهام‌بخش مذهبی بشمار می‌رفتند. صوفیه در هند رسالت خود را تأمین سعادت معنوی می‌دانستند و معتقد بودند که در ازای حکومت سیاسی، حکومت معنوی به آنان تفویض شده است. (توفیق سبحانی، ۱۳۷۷: ۱۷۸-۱۸۰)

تصوف پدیده‌ای پیچیده است، این پدیده در هند پهناور، هم در روستاها و هم در شهرها ریشه دوانده است. عمق تأثیر و مقبولیت آن در میان مردم چنان بوده است که نواحی روستایی مانند: اوچ، ناگور و سیهلت را به صورت شهری درآورده است، تعداد خانقاه‌ها بسیار زیاد و خانقاه‌ها تأثیر عمده در مسایل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داشته‌اند. تصوف در سطح بسیار گسترده عنایتی به نمادگرایی بذل کرد و بخش عمده آن ناگزیر در شعر فارسی بود. تصوف از این نظر هم به زبان فارسی خدمتی شایان کرده است. مشایخ صوفیه نه تنها در زمینه اسلامی فعال بودند بلکه در اشاعه ی آن هم می‌کوشیدند،

«چنان که مغولان (تیموریان هند) را به سوی اسلام کشاندند و جان تازه‌ای در کالبد پژمرده آن دیدند». (همان جا: ۱۸۳)

تصوف از سوی ایران و در دوره ی غزنویان به شبه قاره راه یافت، یکی از صوفیانی که از طریق غزنویان به آن جا رخت کشید، ابوالحسن علی بن عثمان هجویری صاحب «کشف المحجوب» است. وی در سال ۴۳۱ ق به لاهور آمد و اولین اثر عرفانی فارسی مثنوی را به شبه قاره هدیه کرد. پس از او صوفیان دیگر بدان سرزمین روی آوردند و به گونه گسترده‌ای به آموزش تعلیمات صوفیان پرداختند و با سخنان و دستوره‌های خود هزاران تن را جذب تعالیم خویش کردند.

این حقیقت مسلم است که گسترش اسلام و تصوف در شبه قاره، در اصل در گرو نخستین مهاجرانی بود که از آن سوی مرزها آمدند و با تکیه بر تعلیمات خود، به آرامی و به دور از جنجال‌های تبلیغاتی در کنج خانقاه‌ها به آموزش‌های لازم پرداختند. (کیومرث امیری: ۱۱۵-۱۱۶)

پس از حمله ی مغول و ویرانی‌هایی که در ایران به بار آورد، بسیاری از صوفیان راهی سرزمین هند شدند و در آن جا به نشر افکار خود پرداختند. مانند: خواجه معین‌الدین چشتی (متوفی ۶۳۳ ق)، شیخ بهاء‌الدین زکریای مولتانی (متوفی ۶۲۷ ق)، شیخ فریدالدین گنج شکر (متوفی ۶۶۴ ق)، قاضی حمیدالدین ناگوری (متوفی ۶۹۵ ق)، شیخ ابوعلی قلندر (شیخ شرف‌الدین پانی‌پتی، متوفی ۷۲۵ ق)، شیخ نظام‌الدین اولیای دهلوی (متوفی ۷۲۵ ق)، شیخ نصیرالدین چراغ دهلوی (متوفی ۷۵۷ ق)، شیخ جلال مخدوم جهان گشت (متوفی ۷۹۰ ق)، شیخ نور قطب عالم (متوفی ۸۰۸ ق)، مخدوم شاه نقی (متوفی ۸۲۴ ق) و شیخ محمد گیسو دراز (متوفی ۸۲۵ ق).

صوفیه در تبلیغ اسلام و ترویج و اشاعه ی زبان فارسی در سرزمین هندوستان سهم بسیار بزرگی دارند، چون آن ها از نزدیک با مردم آن کشور تماس داشته و به تبلیغ دین می پرداختند. پیروان آن ها به نقاط مختلف هندوستان مسافرت کرده و پیغام اسلام را به

مردم می‌رساندند و گاهی غیر از تقریر به تألیف کتاب‌های فارسی نیز می‌پرداخته‌اند.
(علیرضا نقوی، ۱۳۴۳: ۵۵)

در سال ۱۳۸۳م هنگامی که ایران بار دیگر دچار یورش تیمور گردید، هفت صد نفر سید از همدان به کشمیر کوچ کردند. تیمور قصد داشت سادات علوی همدان را که در آن تاریخ نفوذ و قدرت آشکاری داشتند، قلع و قمع نماید. به همین علت این گروه صوفیان به هند پناه بردند. رهبر این گروه، صوفی به نام میر سید علی همدانی ملقب به «امیرکبیر» یا «علی ثانی» بود. وی پیش از آن دو بار به کشمیر رفته و سلطان شهاب‌الدین حاکم آن جا از مریدان میرسید علی همدانی بود. سلطان کشمیر مقدم این مهاجران را گرمی داشت و این وضعیت زمینه مناسبی برای ادامه ی جریان کوچ و جذب مهاجران بیش‌تری از ایران به هند گردید. (فرهنگ ارشاد: ۲۱۳-۲۱۲)

گسترش تصوف در هند و شکل‌گرفتن سلسله‌های مهمی چون سهروردیه، چشتیه و غیره کانون جاذب دیگری بود که سالکان شیفته ی این طریقت را به هند فرا می‌خواند. برخی از صوفیان به صورت فردی و برخی دیگر به صورت گروهی راهی دیار هند می‌شدند. برخی از صوفیان هم به دعوت شخصیت‌های درباری به آن دیار فراخوانده می‌شدند.

آورده‌اند که سلطان احمدشاه دکنی در نیمه‌ی اول قرن نهم هجری پسر شاه نعمت‌اله ولی را از ماهان به هند دعوت کرد و شاه نعمت‌اله نوه خود میرنوراله را به دکن فرستاد. مؤلف تاریخ فرشته در این باره می‌نویسد: «بعضی می‌گویند میرنورالله به ایران بازگشت و بعضی می‌گویند توفیق برگشتن نیافت و در خاک دامنگیر دکن فوت شد». (محمد قاسم بن هندو شاه، ج ۱: ۳۲۸-۳۲۹)

و. لشکریان



هنگامی که تیموریان هند بر این سرزمین پهناور مسلط شدند، به سبب توجهی که به ایرانیان داشتند هم‌چنین به دلیل بی‌مهری پادشاهان صفوی نسبت به برخی از ایرانیان، گروهی به هند مهاجرت کردند. بسیاری از مهاجرین در رده‌های مختلف

حکومتی، مسئولیت‌هایی را بر عهده گرفتند و حتی مقام‌های قابل توجهی را در دربار به دست آوردند. در بین این گروه، شاعر و نویسنده، هنرمند، حکیم و حتی سپاهی و لشکری فراوان دیده می‌شد. غیر از هنرمندان و اهل ذوق و قلم، بسیاری از جنگ‌آوران هم از ایران به هند رفتند و مستقیم یا غیر مستقیم جذب دربار شدند. چنان‌که در تاریخ هند ذکر شده، شمار قابل توجهی از سربازان ایرانی در رده‌های مختلف خدمات نظامی‌گری در دستگاه‌های حکومتی به کار مشغول بودند. (فرهنگ ارشاد: ۱۴۰)

در زمان پادشاهی بلبن (۶۶۴-۶۸۵ق) که بر دهلی و بخش اعظم هند سلطنت می‌کرد؛ در تاریخ فرشته چنین آمده است: «... زبده و نخبه و خلاصه‌ی عالم از اصحاب سیف و قلم و سازنده و خواننده و ارباب هنر که در ربع مسکون عدیل و نظیر نداشتند در درگاه او [بلبن] جمع شده بودند». (محمد قاسم بن هندوشاه، ج ۱: ۷۵)

دلایل مهاجرت به هند

دلایل متعددی برای مهاجرت ایرانیان به هند ذکر شده است. کیومرث امیری این علل و عوامل را به دو دسته تقسیم می‌کند:

۱. عللی که ایرانیان را به رغبت و اختیار به سوی هند روانه می‌کرد. مانند فراوانی نعمت‌ها، زمینه‌های مناسب بازرگانی، اشاعه‌ی اسلام، هنرپروری سلاطین و امرای مسلمان و احراز مقامات دولتی.

۲. عللی که ایرانیان را وادار به مهاجرت می‌کرد، امثال نابسامانی و بی‌ثباتی اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، حمله‌ی مغولان، سخت‌گیری پادشاهان و حکام محلی، بی‌توجهی سلاطین صفوی به شعر و ادب و تعصب شدید مذهبی برخی سلاطین صفوی و سلجوقی بود». (کیومرث امیری: ۱۳۷۴، ۱۰۸)

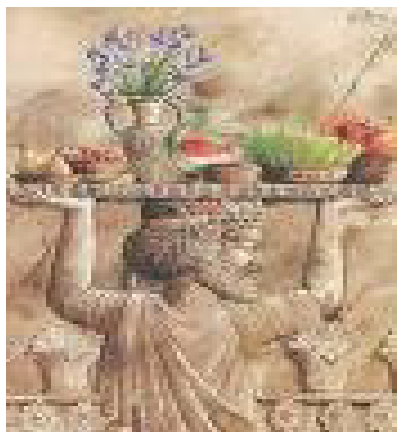
مؤلف تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان در این زمینه معتقد است که: «در دوره‌ی صفویه به دو سبب جمع بسیاری از ارباب ذوق و کمال و شوق و حال، مهاجرت را بر ماندن در ایران رجحان نهادند و بیش‌تر آنان به هندوستان رخت کشیدند. یکی سخت‌گیری‌های متعصبانه‌ی دولت و فقها که با دولت هم‌دست شده، سیاست و روحانیت را یک کاسه کرده بودند؛ موجب شد تا گروهی که برای تحمل آزار و ضرر و بازجویی و تقیه آماده نبودند از ایران خارج شدند.

دیگر طمع و منفعت‌طلبی به سبب ضعف و شکستگی دیرین و اشتغال دولت به جنگ‌های پی‌در پی و تقرب یک دسته از علما یعنی فقیهان و محدثان به دربار، دیگران نمی‌توانستند به خوبی گذران زندگی کنند. بنابراین از شاعر گرفته تا واعظ و نویسندگان هنرمندی که توانست از ایران بگریزد به‌ویژه در اوایل حال، به سوی هندوستان روانه شد. زیرا که پادشاهان تیموری هند، ایران را وطن خود و ایرانیان را هم‌وطن و هم‌زبان خود می‌دانستند و از هوش و ذوق اینان لذا می‌بردند و ثروت بی‌پایان هند و اقتضای آب و هوا که به استراحت و صحبت می‌کشد نیز درباریان را به پذیرفتن مهمانان بذله‌گوی و خوش زبان و هوش‌مند وادار می‌ساخت.» (عبدالرفیع حقیقت، ۱۳۶۸، ج ۴: ۳۶-۳۵)

مؤلف «با کاروان هند» در بیان دلایل مهاجرت به هند معتقد است که: «رفتن گروهی از مردم به شبه‌قاره‌ی هند از بی‌توجهی شاهان صفوی به شعر و شاعری بوده بل که علل دیگری داشته است، از قبیل خروج شاه اسماعیل اول، سخت‌گیری‌های مذهبی شاه طهماسب، فتور

ارباب مناصب در زمان شاه اسماعیل ثانی و قتل عام شاهزادگان که مروج شعر و مریی شاعران بودند، فتنه‌های پیاپی ازبکان، هجوم عساکر روم به دفعات، دعوت شاهان هند از ایشان، همراهی سفیران ایران، رنجش و ناخرسندی، گریز از تهمت و بدمذهبی، قلع و قمع سران طایفه خود در عهد شاه عباس اول (لر، ترکمان، تکللو، افشار) آزرده‌گی از خویشان یا هم‌شهریان، درویشی و قلندری، پیوستن به آشنایان و بستگان خود که در آن سامان مقام و منصبی داشتند؛ سفارت، تجارت، سیاحت، عیاشی و خوش‌گذرانی، ناسازگاری روزگار، پیدا کردن کار و راه یافتن به دربار. گذشته از این‌ها مردم هند به خصوص آنان که با ایرانیان اتحاد مذهب و اشتراک زبان داشتند؛ ایشان را ارج می‌نهادند. (احمد گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۱: پنج)

به هر حال چه علت این مهاجرت‌ها جاذبه‌های خیره‌کننده دربار سلاطین مسلمان هند باشد که شعرای فراوانی را به آن سرزمین کشید و چه جاذبه‌های عرفان و تصوف که رشته‌ای بر گردن شاعران مفتون و شیفته انداخته؛ آنان را به خلوت درویشان هند کشانده است و چه ظلم و جور حکام و چه رنجش شاعران از حکمران عصر، شاعران و مهاجران را روانه‌ی سرزمین رؤیاها کرد و به این طریق در دهلی دربار بزرگتری ایجاد شد که نباید آن را دربار دوم ایران نامید، بل که دربار اصلی ایران و مرکز اصلی زبان و ادب فارسی بود. چه؛ در دربار اصفهان پادشاه و خاصان درگاه به زبان ترکی سخن می‌گفتند و حال آن‌که در دربار سلاطین دهلی، شاه و درباریان به زبان فارسی گفتگو می‌کردند.



تجلی فرهنگ ایرانی در هند

جلوه‌های فرهنگ ایرانی در هند کاملاً آشکار است. تجزیه و تحلیل عناصر فرهنگی و ادبیات مسلمانان در سده‌های میانه، تسلط فرهنگی ایرانیان را بر منطقه ثابت می‌کند و این به خاطر مهاجرت شمار زیادی از ایرانیان طبقه

متوسط و روشن فکر به این دیار بوده است. شواهد تاریخی گواهی می‌دهند که گرچه قدرت سیاسی و حکومتی معمولاً در دست ترک‌ها و مغول‌ها بوده اما فرهنگ ایرانی بر دربار تسلط داشته است. به طوری که اشاره می‌کنند وجود برخی عناصر فرهنگ ایرانی در هند، در دوره‌های آغازین سلطنت مسلمانان به دلیل مهاجرت ایرانیان نبوده، بلکه ترکان پیش از این که به این سرزمین بیایند، اندیشه و رفتارشان تحت تأثیر ژرف فرهنگ ایرانی قرار داشته است. (فرهنگ ارشاد: ۱۹۹-۲۰۰)

با این مقدمه به برخی عوامل که در انتشار و ترویج فرهنگ ایرانی در هند نقش عمده‌ای داشتند، اشاره می‌کنیم.

۱. تأثیر فرهنگ مهاجران ایرانی

در طول تاریخ عناصر خارجی فراوانی در فرهنگ این جامعه وارد شدند ولی همه در آن حل و جذب گردیدند. چنان‌که افغان‌ها و ترک‌ها به هند هجوم آوردند و حتی در دهلی به سلطنت رسیدند اما رفته رفته هویت هندی پیدا کردند. از سوی دیگر ماندن مهاجمان و مهاجران در آن سرزمین خواهی نخواهی و کم و بیش بر فرهنگ میزبان تأثیر گذاشته است. درباره‌ی تأثیر برخی عناصر فرهنگ ایرانی بر بعضی جنبه‌های زندگی اجتماعی هند، تردیدی وجود ندارد، اما باید گفت که نفوذ فرهنگ ایرانی ساخت اجتماعی هند را دگرگون نساخت، بل که برخی از مهاجران ایرانی جذب ساخت اجتماعی هند شدند و برخی دیگر در حاشیه‌ی آن به زندگی خود ادامه دادند.

هجوم لشکریان غزنوی و اقوام مهاجم نه تنها تداوم فرهنگ هند را بر هم نزد، بلکه رفته رفته در آن تحلیل رفت. حکام مسلمان و ایرانیان مهاجر، بیش از این که بر فرهنگ جامعه‌ی میزبان تأثیر بگذارند، از آن تأثیر پذیرفتند.

از آن جا که مهاجر از فرهنگ جامعه میزبان اثر می‌پذیرد و کم یا بیش آن را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، بنابراین نمی‌توان تأثیر فرهنگ ایرانی بر این جامعه را که از راه مهاجران صورت گرفته، امری ساده یا نادیده گرفت. از سوی دیگر، نمی‌توان انتظار داشت

که فرهنگ ایرانی بر هندی چیرگی داشته باشد، زیرا ویژگی‌های مهاجرتی آن بسیار قوی‌تر از حالت تهاجمی آن بوده است. (در گذشته مهاجران، مهم‌ترین وسیله تراوش فرهنگی بوده‌اند.)

بیش‌تر مهاجران اعم از مسلمان و زرتشتی که به هند مهاجرت کردند، از رسته‌های ارتشی، دولتی و گروهی دیگر از بازرگانان، پیشه‌وران، هنرمندان، شاعران و نویسندگان بودند. بیش‌تر این نویسندگان، شاعران و سایر هنرمندان مهاجر وابسته به دربار و دستگاه حکومتی بودند و کالای قلمی و کلامی خود را به دربار عرضه می‌کردند، از این رو دربار میدان عرضه کالاهای آن‌ها بوده است.

بخش اعظم این مهاجران از طبقه‌های متوسط یا مرفه جامعه‌ی وقت بوده‌اند. در گذشته طبقه‌های متوسط و احياناً مرفه و هم‌چنین اهل فن و قلم و هنر بیش‌تر به مهاجرت اقدام می‌کردند، بیش‌تر آن‌ها نیز جذب دربارهای پادشاهان و قصرهای بزرگان می‌شدند. به عقیده‌ی بسیاری از صاحب‌نظران از آن‌جا که بیش‌تر این مهاجران در زندگی شهری پرورش یافته بودند؛ فقط در شهرها ساکن می‌شدند و با قشر مرفه جامعه‌ی هندی رابطه داشتند به همین سبب هم نتوانستند در عمق زندگی توده‌های هندی تأثیر چشم‌گیری از خود باقی بگذارند. (همان‌جا: ۲۰۳)

۲. رواج زبان فارسی در هند

پیوندهای زبانی مردم هند و ایران پیشینه‌ی تاریخی طولانی دارد. صرف‌نظر از ریشه‌های مشترک تاریخی، به نظر می‌رسد رواج زبان فارسی در هند، بیش‌تر در اثر مهاجرت‌ها و احتمالاً هجوم فارسی‌زبان‌ها به آن سرزمین باشد.

گفته‌اند: «زبان فارسی از هنگام تسخیر هند به وسیله‌ی محمود غزنوی در آن سرزمین رواج یافت و سپس در اثر حمله‌ی مغول و مهاجرت گروه‌های ایرانی دامنه‌ی رواج آن گسترش بیش‌تری یافت.» در دوره‌ی پادشاهان غوری (هرومل سدارنگانی ۱۳۵۴: ۱۷-۱۳)

عالمان و دانشمندان بسیاری از ایران به شبه قاره رفتند و در آن جا ساکن شدند. در این دوره، زبان فارسی تا ملتان و بنگال گسترش یافت. (غلامعلی آریا، ۱۳۶۵، ۱۵-۱۶)

روایت می‌کنند که نفوذ و گسترش زبان فارسی در کشمیر از جمله خدمات سادات همدان بوده است. میرسید علی همدانی همراه با هفت صد سید هنرمند ایرانی وارد کشمیر شد. او حقایق دین اسلام را با لحن شیرین و دلنشین و طبق استعداد مردم عادی بیان می‌نمود به ظاهر به زبان فارسی سخن می‌گفت. و مبلغان و واعظان متعدد را تربیت و تعلیم می‌کرد و سپس آنان را در هر ناحیه از کشمیر می‌فرستاد. (محمد ریاض: ۴۸-۴۹)

در سده‌ی پانزدهم و شانزدهم میلادی زبان فارسی در شبه قاره گسترش بیشتری یافت، چنان که سلطان سکندر لودی، هندوان را مجبور به آموختن، خواندن و نوشتن زبان فارسی نمود. (محمد قاسم بن هندوشاه، ج ۱: ۱۸۷) گسترش زبان فارسی در منطقه‌ی سند در سده‌های پانزده و شانزده حیرت‌انگیز است. سند از سال (۹۲۷ تا سال ۱۰۲۱ ه.ق) تحت فرمانروایی بازماندگان ارغون، از اعقاب چنگیزخان و پسر عم ترخان‌ها بود سپس خاندان کلهورا (۱۱۵۰-۱۱۹۶ هجری قمری) بر سر اقتدار آمد و سرزمین سند را مستقل ساخت.

پیشرفتی که طی این دوره در ادبیات فارسی نصیب سند شد شگفت‌انگیز است. شاهزادگان ارغون و ترخان‌ها و فضلای ایرانی را به دیار خود جلب نمودند. در زمان شاه حسین ارغون متخلص به «سپاهی» مدارس برای تدریس و تکمیل زبان فارسی افتتاح شد. (هرومل سدارنگانی: ۱۶۶)

در دوران امپراتوری اکبر به فرمان «راجه تودرمل» در سراسر شبه قاره، زبان فارسی جانشین زبان هندی شد. مهدی غروی در مقاله‌ی مفصلی در این باب می‌نویسد: «در سراسر امپراتوری [شبه قاره] فارسی جانشین هندی شد و مقرر گردید، که همه‌ی حساب‌ها به جای هندی به فارسی نگه داری شود». (مهدی غروی ۱۳۵۰: ۲۶-۳۶) همراه با نفوذ مسلمانان، زبان‌های عربی، ترکی و فارسی در این سرزمین رواج یافت. واژه‌های مذهبی عموماً عربی بودند؛ پیش‌تر لباس‌ها، غذاها و کالاهایی که به وسیله ترک زبان‌ها به هند آمده بود هم‌چنان نام ترکی خود را حفظ کردند و فارسی، زبان نوشتاری، ادبی، رسمی و

دیپلماسی بود. این زبان در کشمیر و دکن به تدریج به صورت زبان نوشتاری عمومی درآمد. (فرهنگ ارشاد: ۲۰۶)

اما زبان فارسی هرگز زبان خانگی مردم هند نشد و فراگیر هم نشد، بل که زبان درباری و زبان لایه‌های مرفه و نخبگان و اهل قلم بود. محمد تقی بهار درباره‌ی گسترش زبان فارسی در دوره‌ی تیموریان می‌نویسد: «رواج زبان فارسی و ادبیات و علوم در دربار دهلی زیاده از دربار اصفهان بوده است و ظاهراً در دربار اصفهان پادشاه و خاصان درگاه به زبان ترکی صحبت می‌فرموده‌اند ولی در دربار دهلی، شاه و دربار و حرمسرایان همه به فارسی گفتگو می‌کرده‌اند و در آن عهد زبان فارسی در هند زبان علمی و زبان مترقی و دلیل شرافت و فضل و عزت محسوب می‌شد. (محمد تقی بهار، ج ۳: ۱۱۷۰)

از آن جا که زبان فارسی بیش‌تر در دستگاه حکومتی و برخی گروه‌های شهرنشین نفوذ داشت، نتوانست فراتر از آن برود و در سطحی گسترده‌تر رواج یابد و پایه‌ای در بین مردم عامه به دست آورد، اما برخی از الفاظ آن در زبان‌های عامیانه راه پیدا کرد، از جمله نام بسیاری از کالاها و وسایل زندگی، عنوان، مقررات اداری و مالیاتی چون به زبان فارسی یا عربی بود از این راه این واژه‌ها در بین مردم رواج یافت.

۳. زبان اردو

در اثر آمیزش زبان فارسی با زبان‌های محلی به ویژه در شمال، زبان سوّمی شکل گرفت که به «اردو» معروف است. (فرهنگ ارشاد: ۲۰۹) یکی از پیامدهای مهم مهاجرت ایرانیان و سایر فارسی‌زبانان به هند و تأثیر آن‌ها بر فرهنگ هند پیدایش زبان اردوست. دکتر تاراچند ضمن این که زبان اردو را میراث مشترک هندوان و مسلمانان می‌شمرد و آن را آمیخته‌ی بسیار ظریفی از زبان فارسی و هندی می‌داند، پیدایش آن را در ارتباط با مهاجرت صوفیان ایرانی توجیه می‌کند. (تاراچند ۱۳۴۳: شماره ۱: ۳-۱۰)



۴. توسعه‌ی دین اسلام در هند

گفته شده است که اسلام توسط سه عامل مهم به هند آمد: الف) در قرن هفت و هشت میلادی توسط بازرگانان عرب که به گجرات و دکن رفت و آمد داشتند؛ ب) در سال‌های

نخستین قرن هشتم میلادی توسط محمد بن قاسم ثقفی مجاهد عرب که به قصد ترویج اسلام بخشی از هند را تصرف کرد؛ ج) در قرن دهم و یازدهم میلادی امرای ترک و افغان به قصد جهاد به هند حمله کردند و پس از آن برخی سرداران آن‌ها در هند ماندگار شدند و حکومت مسلمانان را در آن‌جا تأسیس کردند. (علی‌اصغر حکمت، ۱۳۳۷: ۵۸-۵۹)

برخی محققین بر این اعتقادند که اگرچه یورش‌های ترک‌ها، افغان‌ها و عرب‌ها نقش عمده‌ای در ورود دین اسلام به هند داشته، اما در رواج آن نقش کمی داشته است و گاهی حتی موجب ایستادگی هندوان در برابر مسلمانان نیز شده است. (فرهنگ ارشاد: ۲۱۱) برخی دیگر معتقدند که «هیچکس نمی‌تواند ادعا کند که اسلام هند را در میدان جنگ مغلوب ساخت، ولی پیش از آن‌که مجاهدان اسلام شمشیر به دست فرارستند؛ فقرا و عرفای مسلمان قدم به خاک ما نهاده بودند و از دهکده‌ای به دهکده‌ی دیگر روان بودند و تعالیم و اصول دلبذیر اسلام را به مردم عرضه می‌داشتند.» (محمد علی جمالزاده، ۱۳۳۹: ۲۹۷)

و گروهی دیگر بر این عقیده‌اند که «برخی هندی‌ها تحت تأثیر اعراب مسلمان - بازرگانان و صوفیان - به دین اسلام گرویدند. تصادم و برخورد هندوها و مسلمانان هنگامی آغاز شد که اسلام به صورت یک فاتح و شمشیرزن به هند آمد».

ابوریحان بیرونی در این رابطه چنین می‌نویسد: «سلطان محمود سی و اندی سال با هندوان پیکار کرد و بلاد هند را ویران ساخت. بقایایی از هنود که باقی ماندند، در کمال خصومت و عناد با مسلمانان به سر بردند. (ابوریحان بیرونی، ۱۳۶۲: ۱۳)

اسلام هم در بین طبقه های مرفه و هم در بین قشر متوسط و هم در بین طبقات پایین جامعه معتقدانی داشت. باید در نظر داشت که طبقه های مرفه بیش تر برای حفظ موقعیت سیاسی و اجتماعی و ارتباط با دربار و حکام به دین اسلام در می آمدند در حالی که طبقات محروم به دلیل بی عدالتی ها و ظلم و ستم و گاه برای رهایی از پرداخت جزیه مسلمان می شدند.

علی اصغر حکمت درباره ی اسلام هند می نویسد که «اسلام هند آمیزه ای از مبانی دیانت پیغمبر عربی اسلام و تفکر هندی ست. مسلمانان مهاجر و مهاجم گرچه افراطی و سخت گیر بودند، به تدریج خوی هندی ها را پیدا کردند و حتی بسیاری از اندیشه های مکاتب بومی را پذیرفتند. این امر در نوع لباس و غذا و هنرها قابل مشاهده است». (علی اصغر حکمت: ۲۳۸-۲۳۹)

۵. تأثیر تصوف ایرانی

یکی از مهم ترین عوامل تصوف که به گونه های مختلف در فرهنگ هند اثر گذاشته است خانقاه است. خانقاه ها علاوه بر این که محل رفت و آمد درباریان و نخبگان بودند؛ تا اندازه ی زیادی هم مرکز اشاعه ی اسلام به شمار می آمدند. برخی از خانقاه ها در محله های فقیرنشین قرار داشتند و خلوتگاه درویشان بودند. از آن جا که در خانقاه ها اثری از تفاوت طبقاتی دیده نمی شد، به همین سبب نقش مهمی در اشاعه ی اسلام داشتند. برخی از هندوان به ویژه اعضای کاست های پایین جامعه تحت تأثیر عرفا و صوفیان، از دین اجدادی خود دست کشیدند و به اسلام گرویدند.

برخی از محققین می گویند: خراسان بزرگ محل مبادله ی افکار ایرانی و هندی بود و فلسفه ی تصوف نیز از این محل شکوفا شد. با این وجود اندیشه های صوفیانه هنگامی که به هند آمد نه تنها بر فرهنگ و تفکر آن جا تأثیر گذاشت، بل که خود مستقیماً از فرهنگ میزبان رنگ و بو گرفت. چنان که می گویند افکار هندوان (ودانتیزم) در تصوف اسلامی نفوذ بسیار کرده است. (همان جا: ۵۲)

۶. داد و ستدهای علمی

داد و ستدهای علمی، فلسفی و فنی هند و ایران از جمله پیامدهای ارزش‌مندی است که مهاجران ایرانی در آن نقش مؤثری داشتند. به نظر می‌رسد در سده‌های چهاردهم و پانزدهم میلادی، کشمیر یکی از مراکز مهم این گونه داد و ستدها بوده است. در سال‌های ۱۴۲۰ تا ۱۴۷۰م که فشار حکومت در کشمیر بر هندوها کاهش یافت و روابط صمیمانه‌تری میان مهاجران و مردم بومی برقرار شد، بسیاری از کتاب‌های علمی و فلسفی از زبان سانسکریت به فارسی ترجمه و نیز کتاب‌های فارسی و عربی به سانسکریت برگردانده شد. در پی مسافرت‌ها و مهاجرت‌های ایرانیان به شبه قاره، تأثیرات متقابلی در زمینه‌ی زبان، ادبیات، هنرها و علوم میان این دو جامعه جریان یافت. (فرهنگ ارشاد: ۲۱۵-۲۱۶)

طب اسلامی که در آن از دانش و آگاهی‌های اقوام قدیم از جمله مصر و یونان و ایران و هندوستان استفاده‌ها به عمل آمده و دانشمندی چون ابوبکر محمد بن زکریای رازی، شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا، حکیم ابوالقاسم زهراوی و دیگران با مطالعات عمیق علمی و پژوهش‌های دقیق و فنی، آن را به درجات بلند کمال رسانیده بودند، به وسیله ایرانیان به شبه قاره‌ی هند و پاکستان برده شد. در آن جا با بهره‌برداری از اندوخته‌های علمی هندوان که از دیرزمان طبّ مخصوص به عنوان «آیروودیک» داشتند طب اسلامی به پیشرفت‌های بیش‌تری نایل گردید. (شهریار نقوی ۱۳۵۳: ۵۵)

عده‌ی قابل توجهی از پزشکان ایرانی به وسیله‌ی پادشاهان مغولی هند در شبه قاره به کارهای طبابت و معالجه گماشته شدند. برای نمونه حکیم ابوالفتح گیلانی، حکیم لطف‌الله گیلانی، حکیم عین‌الملک شیرازی، حکیم مسیح‌الملک شیرازی و حکیم علی گیلانی از اطبای عالی مقامی بودند که با دربار اکبرشاه ارتباط داشتند. در زمان اکبرشاه به راهنمایی حکیم ابوالفتح گیلانی شمار بسیاری از بیمارستان‌ها در نواحی هند و پاکستان ساخته شد. (همان: ۵۵)

هم‌چنین از دیگر پیامدهای علمی و فرهنگی مهاجرت ایرانیان به هند، تدوین کتاب‌های تاریخی، ادبی و فرهنگ‌ها به زبان فارسی است. برخی از مهاجران ایرانی که به هند

آمده بودند، در زمینه‌ی تاریخ آثاری از خود برجای گذاشتند که گویای روابط و پیوندهای فرهنگی این دو گروه می‌باشد.

«آیین اکبری» تألیف ابوالفضل علامی، وزیر اکبرشاه که وقایع زمان سلطنت تیموریان هند را در بر دارد. «تاریخ فرشته» تألیف محمد قاسم بن هندوشاه [مشهور به] فرشته، یکی از درباریان سلطان ابراهیم عادل‌شاه ثانی پادشاه احمد نگر می‌باشد. (همان جا: ۹۶) «سیر المتاخرین» نگاشته‌ی غلامحسین خان طباطبایی، محتوی وقایع تاریخی هندوستان است که از کتب ارزنده تاریخ محسوب می‌شود (همان جا: ۹۶) و از جمله آثار به جا مانده از مهاجران ایرانی است.

هم‌چنین در زمینه‌ی تذکره نویسی، آثار ارزش‌مندی درباره فارسی‌گویان هند به جا مانده است. «لباب‌الباب» نخستین کتاب تذکره‌ی شاعران به فارسی است که در ملتان نگارش یافته است. مؤلف آن سدیدالدین محمد عوفی در گذشته در حدود ۶۴۰ هـ در ۲ جلد و به سبک مصنوع نوشته شده است. (همان جا: ۹۲) «نفایس المآثر» نوشته‌ی میرعلاءالدوله متخلص به کامی قزوینی که در زمان اکبرشاه به سر می‌برده است. او شاعران زمان اکبرشاه را نسبت به سایر نگارندگان کتب تذکره بیش‌تر معرفی نموده است. (همان جا: ۹۳) «هفت اقلیم» نوشته‌ی امین بن احمد رازی که آن را به سال ۱۰۰۲ ق به اتمام رسانیده است. هفت اقلیم مشتمل است بر مطالب تاریخی و جغرافیایی و نویسنده‌ی آن در ذیل بلاد مختلف ذکر ۱۷۶۰ تن از شعرا و عرفا و فضلا و امرا و شاهانی را که شعر سروده‌اند آورده است. (همان جا: ۹۳)

تلاش‌های ارزش‌مندی هم در زمینه‌ی فرهنگ‌واژگان فارسی در شبه‌قاره‌ی هند و پاکستان انجام شده است. تدوین فرهنگ‌نامه یا واژه‌نامه و قواعد زبان فارسی از جمله همین تلاش‌هاست. «فرهنگ جهانگیری» تألیف میر جمال‌الدین حسین بن فخر‌الدین انجوی شیرازی که در زمان شاهنشاهی اکبر در سال ۱۰۰۵ق/۱۵۹۶م شروع شد و در زمان فرزند او نورالدین محمد جهانگیر به سال ۱۰۱۷ق/۱۶۰۸م به پایان رسید و مصراع ماده تاریخ او شد «زهی فرهنگ نورالدین جهانگیر» و پس از آن باز در آن تألیف تجدید نظر

کرد. و چنان که جهانگیر در توزک خود تصریح می کند در سال ۱۰۳۲ق/۱۶۲۲م مجدداً نسخه نویسی از آن به پادشاه هند عرضه داشته است. (علیم اشرف خان ۲۰۰۷م: ۱۲)

«برهان قاطع» از محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان که به سال ۱۰۶۲ق در زمان سلطنت سلطان عبدالله قطب شاه (م ۱۰۲۴ق/۱۰۸۳م) پادشاه گولکنده آن را تألیف نموده است. (همان جا: ۹۱) فرهنگ رشیدی اثر مولانا محمد عبدالرشید تتوی ست که از فضیله عصر شاه جهان بود. (همان جا: ۹۱)

بیش تر نویسندگان این آثار از مهاجران ایرانی بودند. البته باید یادآور شد که سنت واژه نویسی از مدت ها قبل در هند رواج داشته است. چنان که «فرهنگ قواس» نوشته ی مولانا محمد فخرالدین مبارکشاه غزنوی - معروف به کمانگر یا قواس - شاعر دربار دهلی در زمان علاءالدین محمد شاه خلجی (۶۹۵-۷۱۵ق) (همان جا: ۹۱)؛ از آثار سال های نخست قرن هشتم می باشد.

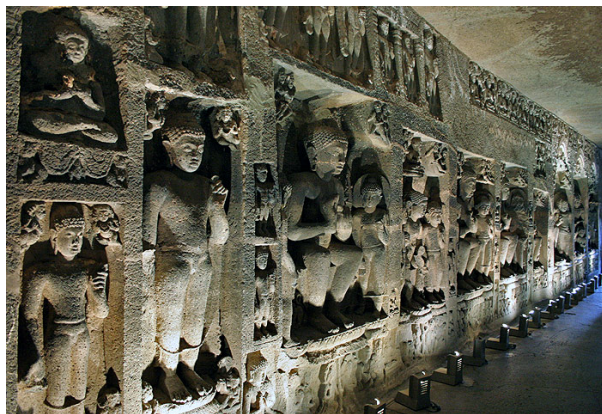
۷. تأثیر بر هنر: الف - معماری

تأثیر شیوه های معماری ایرانی در معماری هند قابل ملاحظه است: در برخی از قدیمی ترین بناهای هندوستان از جمله کاخ های سلاطین موریان در شهر پاتلی پوترا (پتنای کنونی) نفوذ چشم گیر فن معماری ایرانی مشاهده می گردد. پس از انقراض سلطنت هخامنشیان به دست یونانیان صنعت گران این کشور به دعوت مؤسس سلطنت موریایی ها به پاتلی پوترا مهاجرت کردند و در آن جا با الهام از عمارات تخت جمشید کاخ های آپادانا و صد ستون را ساختند. تأثیر فن معماری ایران در هندوستان از قرن سوم پیش از میلاد به طور مسلم آغاز گشته و سپس در قرون و اعصار بعدی همواره ادامه داشته. (شهریار نقوی ۱۳۵۳: ۵۰)

دکتر تاراچند هم معتقد است که: ستون ها و سنگ نبشته های دوران آشوکا، تقلید محض از نمونه های معماری زمان هخامنشی است. (تاراچند ۱۳۴۳: ۹)

شهریار نقوی درباره‌ی تلفیق فن معماری ایران و هندوستان چنین می‌نویسد: «در شهرهای مولتان و لاهور مساجد و مقابر را به سبک مساجد و مقابر ایران به زمان ساسانیان و سلجوقیان ساختند ... هم‌چنین ... پادشاهان ممالیک در دهلی آثاری مانند «قطب منار»، «مسجد قوت‌الاسلام»، «علایی دروازه»، «مقبره التتمش» و ساختمان‌هایی از آن قبیل را ساختند ... هنگامی که پادشاهان در نواحی مختلف شبه قاره بساط حکومت را گسترده کردند، عمارات بسیار زیبا در تمام صفحات ساخته شد و در آن‌ها فن معماری ایرانی و فن معماری هندوستان تلفیق یافت و فن جدید معماری به نام «معماری ایران و هند» پی‌ریزی شد و تکمیل و عروجش در زمان حکومت سلاطین بابر به وقوع پیوست. (شهریار نقوی ۱۳۵۳: ۵۰)

در ادامه‌ی همین بحث، شهریار نقوی درباره‌ی هنر کاشی‌کاری در هند چنین می‌نویسد: هنر کاشی‌کاری از ایران به شبه قاره رفت و در آن‌جا مورد قبول و دل‌بستگی مردم واقع شد. (همان‌جا: ۵۰)



ب- نقاشی

از آثار نقاشی‌های باقی مانده بر در و دیوار غارها به خوبی آشکار است که هند در زمینه‌ی نقاشی سابقه‌ی طولانی دارد. در دیوارهای تعدادی از بناهای تاریخی هندوان از جمله غارهای

«اجنتا» و معابد مختلف آنان در جنوب آن کشور نمونه‌های بسیار جالب نقاشی به چشم می‌خورد. (همان: ۵۲)

برخی از محققان معتقدند که: نقاشی در صفحه های کتاب که مینیاتور نامیده می شود در آن مملکت به شکلی که در کشورهای اسلامی رواج پیدا کرد، مرسوم نبوده و آن در سده ی سیزدهم میلادی از ایران به هندوستان راه یافته است. (همان جا: ۵۲) هم چنین گفته اند که: «روش نقاشی های حمزه نامه در صفحات اولیه خیلی شبیه به مکتب صفوی ایران است». (مهدی غروی ۱۳۴۸: ۳۳)

دورانی که تأثیر هنر نقاشی ایرانی بر هندی بیش از همه آشکار و ردپای مهاجران ایرانی به روشنی نمایان است؛ مربوط به دوران پادشاهی تیموریان می باشد. دیوارنگاری و نقاشی مینیاتور که در دوران صفویه در ایران به حد شکوفایی رسیده بود، به وسیله ی شاگردان استاد کمال الدین بهزاد به آن دیار برده شد.

همایون پسر بابر پس از آن که حکومت هندوستان را از دست داد، مدتی در دربار شاه طهماسب به عنوان مهمان سلطنتی اقامت داشت. او در تبریز با میر سید علی تبریزی و خواجه عبدالصمد شیرازی دو نقاش معروف ایران ملاقات کرد و پس از آن که با کمک قشون ایرانی حکومت هندوستان را مجدداً به دست آورد؛ هر دو نقاش مزبور را در آن مملکت مورد عنایت خاصی قرار داد و به کارهای نقاشی گماشت. سید علی تبریزی و خواجه عبدالصمد شیرازی در هندوستان به امر همایون به مصوّر ساختن کتاب داستانی به نام «امیر حمزه (شهریار نقوی ۱۳۵۳: ۵۲) اشتغال ورزیدند و با کمک هم هزار و چهارصد تصویر متعلق به آن کتاب را تهیه نمودند. (تاراچند ۱۳۴۳: ۹)

از این رو می گویند: نقاشی های بخش نخست کتاب حمزه بیشتر شبیه مکتب صفوی است و به تدریج که به پایان کتاب می رسیم، این تأثیر کاهش یافته و هنرمندان تحت تأثیر مکتب های هندی قرار گرفته اند.

فن نقاشی که در زمان همایون و اکبرشاه از ایران به هندوستان رفت در قبال محیط محلی بی تأثیر نماند و تغییراتی پذیرفت. در نتیجه مکتب جدیدی از نقاشی به نام مکتب مغولان هند به وجود آمد و بنا بر نفوذ بیش تر محیط هندوستان که در آن پدید آمد، بعداً به وسیله ی هندوان به اسم مکتب راجستان نامیده شد. (شهریار نقوی ۱۳۵۳: ۵۲)

ج- موسیقی

تأثیر مهاجران ایرانی در موسیقی شبه قاره هند و پاکستان نیز قابل بررسی است. موسیقی از دیرباز در این سرزمین جنبه مذهبی داشت و در بستر زمان به تدریج درجات عالی ترقی و تعالی را طی کرد. مهاجران ایرانی که به این سرزمین آمدند ابزار و آلات موسیقی را هم با خود آوردند، آن‌ها نیز در موسیقی از ازمنه‌ی دور سوابق درخشانی داشتند و غزل از انواع قالب‌هایی بود که مورد توجه خوانندگان آن دیار بود. آوازخوانان و رامش‌گران در دربارهای شاهان هند به سبک ایرانیان غزل می‌خواندند و رباب می‌نواختند و این‌گونه ساز و آواز ایرانی در دربارهای حکمرانان هند وارد شده، آن را پذیرفتند و به تدریج مورد توجه عموم مردم قرار گرفت، تا آن‌جا که بزرگان موسیقی هند هم تحت تأثیر قرار گرفتند.

دگرگونی‌های بنیادی موسیقی هند و ورود عناصر موسیقی ایرانی در موسیقی هند، بیش تر مرهون کوشش‌های امیرخسرو دهلوی است. شاعر معروف فارسی حضرت امیرخسرو که شخصیتی جامع صفات و کمالات ادبی و هنری شبه قاره به شمار می‌رود و از سال ۶۵۱ تا سال ۷۲۵ ه.ق می‌زیسته است. علاوه بر این که در سخن‌سرایی به درجه‌ی کمال رسیده بود با روح ساز و آواز داخلی و خارجی آشنایی کامل داشت و در هر دو نوع موسیقی مهارت تامی به دست آورده بود. استادی وی در موسیقی ایرانی و سنگیت (همان‌جا: ۵۲) هندی موجب آمد که هر دو نظام هنری با هم گره بخورد و مخلوط و ممزوج گردد و در نتیجه آهنگ‌های نوینی مانند «هیجده بهار» به بار آید.

علاوه بر اینکه وی اسباب موسیقی چون سیتار و طبله را ساخت، لحن و «قوالی» یا آواز دسته‌جمعی را وارد موسیقی نمود و نیز در زمان او سازهای ایرانی چون سه‌تار و سرود در موسیقی شمال هند راه یافت. (علی‌اصغر حکمت: ۳۱۷-۳۲۲)

دکتر عبدالحق در تألیفش به نام «سهم متصوفین در پیشرفت اردو» در مورد حمایت صوفیه از موسیقی می‌نویسد: «تعداد زیادی از متصوفین از موسیقی سرپرستی نمودند و بدین طریق در پیش‌رفت آن شریک و سهم بودند حتی بعضی‌ها در کسب مهارت در آن

به درجه‌ی کمال رسیدند. به طور مثال شیخ بهاء‌الدین زکریا مولتانی و شیخ بهاء‌الدین برناوی جزو استادان موسیقی به شمار می‌روند. همچنین خواجه نظام‌الدین اولیا مشوق سرسخت امیر خسرو دهلوی در این فن بود و از شنیدن صدای این مریدِ محبوب، نهایت خوش‌حالی به ایشان دست می‌داد». (مولوی عبدالحق)

سلاطین دهلی و شاهان بابری در گسترش زبان و فرهنگ و هنر ایران در شبه قاره سهم به‌سزایی داشتند و دربار آنان هم‌واره مرکز پشتیبانی از ادبیات فارسی و علوم و فنون ایران به خصوص موسیقی بود و مرکز گردهمایی خوانندگان و نوازندگان ایرانی بود. نویسنده اکبرنامه چهل نفر موسیقی‌دان را جزو هنرمندان دربار شمرده و آنان را معرفی کرده است. به گفته‌ی وی، تعدادی از هنرمندان دربار اکبرشاه، تبریزی و از اهالی نواحی مختلف ایران بودند. (شهریار نقوی ۱۳۵۳: ۵۴)

طبق بیان مورخان در بین هنرمندان دربار شاه جهان، آوازخوانان و سازندگان ایرانی و ماوراءالنهری به تعداد قابل ملاحظه‌ای وجود داشتند. همین هنرمندان با همراهی عده‌ی زیادی از هموطنان خود که در دربارهای امرای دربار دهلی و حکمرانان نواحی مختلف هند و پاکستان موسیقی ایرانی را در مجامع هنری پایتخت و محافل هنری اکناف مختلف کشور عرضه می‌نمودند و در توسعه و نفوذ آن در آن سرزمین می‌کوشیدند. تمام ماهران فن موسیقی ایرانی یا هندی در دربارها کلام فارسی می‌خواندند و چون فارسی زبان رسمی و ادبی آن کشور بود، در همه‌جا آوازهای فارسی مورد علاقه‌ی مردم قرار می‌گرفت.

نتیجه

تفاوت شرایط در محیط‌های مختلف، افراد را برمی‌انگیزد تا برای دست یافتن به زندگی بهتر یا فرار از شرایط نامساعد، اقدام به مهاجرت کنند. بسیاری نعمت‌های طبیعی و ثروت موجود در سرزمین هند مهاجران را به آنجا کشاند و در همانجا ساکن ساخت. در بین گروه‌های مختلفی که در طول تاریخ به هند مهاجرت کردند، ایرانیان موقعیت

خاصی داشتند. پیوندهای فرهنگی و اجتماعی بین دو کشور ریشه‌های تاریخی عمیقی داشت.

مهاجرت‌ها پس از تهاجم مغولان به ایران به صورت پیوسته ادامه یافت و جریانی نسبتاً آرام و مستمر از ورود ایرانیان به هند تا یک قرن ادامه پیدا کرد. تا آنجا که مرکز شعر و ادب در دوره صفویه از اصفهان به دهلی منتقل شد.

مهاجرین ایرانی در هند سه گروه بودند: دسته اول، اهل علم و قلم که به سبب اختناق حاکم یا اختلافات مذهبی هجرت را برگزیدند. دومین گروه، عرفا و صوفیانی که فلسفه هند یا گرایشهای دربار سلاطین هند به اسلام آنها را به خود خوانده بود. صوفیه در هند رسالت خود را تأمین سعادت معنوی می‌دانستند و معتقد بودند که در ازای حکومت سیاسی، حکومت معنوی به آنان تفویض شده است و دسته سوم کسانی بودند که به طمع جاه و مقام به این دیار کوچ کردند.

مهاجرت ایرانیان به هند دلایل متعددی دارد، برخی از این اسباب ایرانیان را به رغبت به سوی هند روانه می‌کرد. مانند زمینه‌های مناسب بازرگانی، اشاعه اسلام، هنرپروری سلاطین و امرای مسلمان و احراز مقامات دولتی و برخی دیگر ایرانیان را به اجبار وادار به مهاجرت می‌کرد، امثال نابسامانی و بی‌ثباتی اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، حمله مغولان، سختگیری پادشاهان و حکام محلی، بی‌توجهی سلاطین صفوی به شعر و ادب و تعصب شدید مذهبی برخی سلاطین صفوی و سلجوقی.

به این طریق در دهلی دربار بزرگتری ایجاد شد که دربار اصلی ایران و مرکز اصلی زبان و ادب فارسی بود. چه در دربار اصفهان پادشاه و خاصان درگاه به زبان ترکی سخن می‌گفتند و حال آنکه در دربار سلاطین دهلی، شاه و درباریان به زبان فارسی گفتگو می‌کردند و به این طریق در گسترش زبان و فرهنگ و هنر ایران در شبه قاره سهم بسزایی داشتند.

گرچه قدرت سیاسی و حکومتی در دست ترکها و مغولها بود اما فرهنگ ایرانی بر دربار تسلط داشت، برخی از مهاجران ایرانی جذب ساخت اجتماعی هند شدند و برخی دیگر در

حاشیه آن به زندگی خود ادامه دادند. حکام مسلمان و ایرانیان مهاجر، بیش از اینکه بر فرهنگ جامعه میزبان تأثیر بگذارند، از آن تأثیر پذیرفتند. پیش از آنکه سربازان اسلام شمشیر به دست سرزمین هند را فتح کنند، صوفیان و عرفای مسلمان قدم به خاک هند نهادند و سرزمین دلها را تصرف کردند و تعالیم و اصول اسلام را با زبان فارسی به مردم عرضه کردند و سرانجام زبان فارسی در اثر مهاجرت فارسی زبانان، زبان رایج سرزمین هند شد. به عبارت دیگر زبان فارسی، زبان نوشتاری، ادبی، رسمی و زبان سیاست شد.

منابع

- ۱- آریا، غلامعلی (۱۳۶۵) **طریقه چستیه در هند و پاکستان**، تهران: انتشارات زوار.
- ۲- ارشاد، فرهنگ (۱۳۷۹) **مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند**، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۳- امیری، کیومرث (۱۳۷۴) **زبان و ادب فارسی در هند**، تهران: انتشارات شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی
- ۴- بهار، محمد تقی (۱۳۸۱) **سبک شناسی** (تاریخ تطور نثر فارسی)، ج ۳، تهران: انتشارات زوار.
- ۵- بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۲) **تحقیق ماللهند**، ترجمه منوچهر صدوقی، تهران: بی جا
- ۶- حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۶۸) **تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان**، ج ۴، تهران: انتشارات شرکت مؤلفان و مترجمان.
- ۷- حکمت، علی اصغر (۱۳۳۷) **سرزمین هند**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۸- ریاض، محمد (۱۹۹۱) **احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی**، اسلام آباد: انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ۹- سبحانی، توفیق (۱۳۷۷) **نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند**، تهران: انتشارات دبیرخانه شورای گسترش زبان و ادب فارسی.
- ۱۰- سدارنگانی، هرامل (۱۳۵۴) **پارسی گویان هند و سند**، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۱- سید حسن، عباس (۱۳۸۴) **احوال و آثار آزاد بلگرامی**، تهران: انتشارات بنیاد موقوفات افشار.
- ۱۲- گلچین معانی، احمد (۱۳۶۹) **با کاروان هند**، جلد ۲، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.

- ۱۳- مولوی عبدالحق (بی تا) **سهام متصوفین در پیشرفت اردو**، انجمن ترقی اردو.
- ۱۴- نقوی، علیرضا (۱۳۴۳) **تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان**، تهران: مؤسسه ی مطبوعاتی علمی.
- ۱۵- هندوشاه استرآبادی، محمد بن قاسم (۱۸۸۴م) **تاریخ فرشته**، معروف به فرشته، ج ۱، کانپور.
- ۱۶- یکتایی، مجید (۱۳۵۰) **نوپردازی در نقد شعر و سخن سنجی**، تهران: انتشارات وحید.

مقالات

۱. اشرف خان، علیم (۲۰۰۷) «**فرهنگ نویسی فارسی در شبه قاره هند**»، آینه هند، تهران: سفارت هند در ایران، ش ۱۵، ص ۱۲.
۲. تاراچند (۱۳۴۳) «**پیوندهای تمدن و فرهنگ هند و ایران**»، ترجمه پرویز مهاجر، سخن، دوره پانزدهم، ش ۱، صص ۳-۱۰.
۳. جمالزاده، محمد علی (۱۳۳۹) «**وینوبا، پیامبر اصلاح اراضی در هندوستان**»، سخن، دوره ۱۱، ج ۲، ش ۳، صص ۲۸۶-۳۰۰.
۴. شهریار نقوی، سید حیدر (۱۳۵۳) «**تجلیات زبان و فرهنگ ایران در هند و پاکستان**»، هنر و مردم، ۱۳۸، ص ۷۱.
۵. _____ (۱۳۵۵) «**تجلیات زبان و فرهنگ ایران در هند و پاکستان**»، هنر و مردم، ش ۱۴۴، س ۱۲، ص ۵۱.
۶. غروی، مهدی (۱۳۴۸) «**حمزه نامه بزرگترین کتاب مصور فارسی**»، هنر و مردم، ش ۸۵، ص ۳۳.
۷. _____ (۱۳۵۰) «**کتابهای فارسی چاپ هند و تاریخچه آن**»، هنر و مردم، ش ۱۰۲ و ۱۰۳، توام، ص ۲۶-۳۶.